**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010301**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر مواردی بود که توهم شده که از باب اصل مثبت هست ولی ربطی به بحث اصل مثبت ندارد.

مرحوم آخوند در حاشیۀ رسائل به این بحث پرداخته، مورد اوّل موردی بود که شخصی نذر کرده تصدّق بدهد مادام کون ولده حیا. آیا استصحاب بقای حیات ولد برای اثبات وجوب تصدق مثبت هست یا نه؟ خب اشکال این بود که وجوب تصدّق در هیچ دلیلی بر حیاة الولد مترتب نشده. وجوب تصدق به عنوان وفاء به نذر واجب شده. و حیاة الولد ملازمه دارد بر این‌که اگر شما تصدق بر تقدیر حیات بکنید وفاء به نذر تحقق پیدا می‌کند. یعنی یک واسطه می‌خورد.

مرحوم آخوند اینجا فرمودند که نه وفاء به نذر عنوانی هست که کأنّ ناظر به آن عنوان‌های خاصه‌ای هست که وجود دارد. یعنی نذر به اشکال مختلف می‌تواند وجود داشته باشد. نذر به چیزهای تعلق می‌گیرد. به عناوین خاصۀ مختلف نذر تعلق می‌گیرد و وفای به نذر التزام به نذر به عناوین خاصه‌اش هست، بنابراین مثبت نیست.

محصل فرمایش مرحوم آخوند در حاشیۀ رسائل بود.

مرحوم حاج شیخ ایشان اینجا اینجوری اشکال می‌فرمایند، می‌فرمایند که مراد شما از این‌که وفای به نذر خودش دخالت ندارد فقط یک جامعی هست که اشاره به آن عنوان‌های خاصه می‌کند، این است که در وجوب وفا، این‌که نذر کردند هیچ دخالت ندارد. همین تصدّق خودش موضوعیت دارد. اگر بچۀ من زنده باشد من باید تصدق کنم، نه بما انه وجوب وفاء. چون وجوب وفای به نذر است واجب نشده. مثل عناوین مشیره. انسان اشاره به یک گروهی می‌کند می‌گوید اکرم هؤلاء. اینجا مشار الیه بودن این اشخاص دخالتی در وجوب اکرام ندارد. علیک بهذا الجالس، در آن روایتی که مراد است اشاره می‌کند که احکام دینی‌تان را از زراره بگیر. جالس بودن زراره دخالتی ندارد. فقط برای این‌که اشاره به این مصداق خاص بکند به طریق این عنوان اشاره می‌کند، این هم عنوان اوفوا بالنذر یک عنوان کلی هست که اشارۀ به مصادیق می‌کند، نه از این جهتی که مصداق این عنوان هستند. خود آن مصادیق خاصه بما هو مصداق خاص این حکم را دارند، اگر این باشد مطلب شما درست است ولی مطلب ناتمامی است. چون ما وجداناً می‌دانیم که این‌که تصدق واجب شده نه به عنوان این‌که چون خودش تصدق بوده، به خاطر این‌که وفای به نذر بوده، وفای به نذر منشاء این وجوب شده و در ملاک حکم دخالت دارد.

اگر نه مرادتان این جهت نیست، می‌خواهید بگویید که حکم از این عنوان وفای به نذر به آن مصادیقش سرایت می‌کند. هر چیزی که به حمل شایع وفای به نذر باشد آن واجب است. پس بنابراین اگر من بچه‌ام زنده باشد، تصدق در تقدیر حیات زید مصداق وفای به نذر است. و حکم از وفای به نذر به آن مصادیق سرایت می‌کند. پس بنابراین کأنّه حالا این را من عرض می‌کنم، حکم منحل می‌شود. می‌گوید اگر زید، اگر فرزند زنده بود تصدق کن. لکونه وفاءً للنذر، نه این‌که به خاطر این‌که خود تصدق خصوصیتی دارد. اذا کان زیدٌ حیا فتصدق. این حکم وفای به نذر به عدد نذرهایی که در خارج تحقق پیدا می‌کند منحل می‌شود. خب اگر مرادتان این هست، این اختصاصی به، مرحوم آخوند می‌گوید بعضی از عناوین هستند که منتزع هستند از عناوین وفای به نذر. یک سری خاصه‌ای را این حکم را برایش بار می‌کند. ایشان می‌گوید این اختصاص به این ندارد. تمام عناوین حکمی که برای آنها هست به معنونات سرایت می‌کند. که من در جلسۀ قبل توضیح دادم که یک موقعی حکم به عنوان تعلق می‌گیرد به نحو مطلق الوجود، یک موقعی حکم به عنوان تعلق می‌گیرد به نحو صرف الوجود. یک موقعی می‌گوییم صلِّ، صلِّ یعنی صرف الوجود صلاة را محقق کن. یک موقعی می‌گوییم اکرم العالم. یعنی شما برای هر عالمی یک وجوب اکرام هست. صلِّ به عدد افراد صلاتی که در خارج ممکن است تحقق پیدا کند که وجوب نیست، یک وجوب تعلق گرفته به این صرف الوجود است، شما مکلف هستید که صرف الوجود را محقق کنید. به خلاف اکرم العالم. اکرم العالم به عدد افراد عالم وجوب اکرام متعدد می‌شود، انحلال پیدا می‌کند به عدد افراد. و بحث ما در واقع در اینجا در وفای به نذر از نوع تکلیفی هست که به نحو مطلق الوجود هست، انحلالی است، وجود ساری است، یعنی حکم در تک تک افراد آن طبیعت سرایت پیدا می‌کند. این مطلب همینجور هست، درست هم هست. بنابراین در اینجور مواردی که حکم به تک تک افراد سرایت می‌کند حکم از عنوان، از آن کلی به مصادیقش سرایت می‌کند. بحث مرحوم حاج شیخ درست است.

اینجا مرحوم آقای داماد کلام مرحوم آخوند را و مرحوم حاج شیخ را می‌آورند و یک عبارتی دارند من عبارت ایشان را بخوانم، یک مقداری در موردش صحبت کنیم.

در تقریرات آقای طاهری اصفهانی، بعد از نقل خلاصۀ کلام مرحوم آخوند و خلاصۀ کلام درر:

«اقول: الظاهر من عبارة المحقق‏ عدم‏ ارادته‏ لشي‏ء مما توهم، بل مراده على ما صرّح به ان عنوان الوفاء بالنذر مثل عنوان المقدمية ليس قيدا للحكم، بل علة لعروضه على ذات المعنون، فليس نظير «هؤلاء» عنوانا مشيرا الى افراده من دون مدخلية فى الحكم،»

حالا شاید من دون مدخلیته بود بهتر بود.

«من دون مدخلية فى الحكم، و معلوم انه لو لا عروض الحكم لذات المعنون لما يجدي الاستصحاب»

حالا این نکته را ادامه بدهم، قبلاً عرض بکنم. مرحوم آقای حاج شیخ بعد از این‌که کلام مرحوم آخوند را نقل می‌کند و پاسخ مرحوم آخوند را نقل می‌کند این مطلب را دارد:

«و الاولى في الجواب ان يقال: ان الوفاء بالنذر كسائر العناوين‏ اذا تعلق به الحكم يسرى الى مصاديقه في الخارج، و من مصاديقه اعطاء الدرهم على تقدير حياة الولد بعد الالتزام بذلك، فاعطاء الفقير الدرهم على تقدير حياة الولد متعلق للتكليف الشرعي من حيث كونه مصداقا للنذر، فاذا شك في حياة الولد تستصحب و يترتب عليها الحكم من دون التوسط.»

این عبارت مرحوم حاج شیخ در درر، صفحۀ ۵۶۰ هست.

آقای داماد در جواب اینجوری گفته:

اقول الظاهر من عبارة محقق

«اقول: الظاهر من عبارة المحقق‏ عدم‏ ارادته‏ لشي‏ء مما توهم، بل مراده على ما صرّح به ان عنوان الوفاء بالنذر مثل عنوان المقدمية ليس قيدا للحكم، بل علة لعروضه على ذات المعنون، فليس نظير «هؤلاء» عنوانا مشيرا الى افراده من دون مدخلية فى الحكم، و معلوم انه لو لا عروض الحكم لذات المعنون لما يجدي الاستصحاب و لو قلنا بسراية الحكم من الكلى الى مصاديقه. فما ذكره فى «الدرر» مضافا الى انه خلاف ما يظهر من المحقق الخراسانى لا يدفع الاشكال.»

این عبارت مرحوم آقای داماد هست.

من نمی‌فهمم این‌که مرحوم آقای داماد سه جور شیء درست کرده. یک احتمال ثالثی را اینجا غیر از دو احتمالی که در کلام حاج شیخ هست مطرح می‌کند یعنی چی؟ ببینید حکم به توسیط عنوان در جایی که به نحو صرف الوجودی نباشد، به نحو مطلق الوجودی باشد، به توسیط این عنوان به معنون سرایت می‌کند. یک موقعی خود آن عنوان خصوصیتی ندارد. برای این‌که اشاره کنند به آن معنونات خارجیه، عنوان را اخذ کردند، مثل اکرم هؤلاء. هؤلاء مشار الیه بودن این افراد دخالت ندارد در وجوب اکرام. وجوب اکرام برای زید است، عمرو است، بکر است، خالد است، امثال اینها. هؤلاء دخالت ندارد. یک موقع نه این عنوان دخالت دارد. می‌گوییم اکرم العلماء. علماء چون عالم هستند واجب الاکرام هستند. ولی وجوب برای عنوان عالم که نیست. وجوب اکرام برای آن شخص خارجی عالم هست. بما انه عالم. دیگر ذات معنون یعنی چی؟ گاهی اوقات وجوب اکرام می‌رود بر ذات معنون. آن شخص خارجی چون مصداق. یک موقعی چون مصداق عالم است وجوب اکرام دارد، یک موقعی چون مصداق هؤلاء هست وجوب اکرام ندارد. آن حکم وجوب اکرام هیچ ربطی به هؤلاء ندارد. هؤلاء در وجوب اکرام دخالت ندارد. سوم این وسط که مرحوم حاج آقای داماد تصویر کرده من نمی‌فهمم، به ذات معنون تعلق گرفته باشد. ذات معنون یعنی چی به ذات معنون؟ غیر از این که گاهی اوقات حکم برای زید هست و آن عنوانی که در موضوع دلیل هست دخالت در آن حکم ندارد مثل هؤلاء یا علیک بهذا الجالس، جالس بودن زرارة در وجوب مراجعۀ به زراره هیچ دخالت ندارد، زراره است که روی انسان، حالا نکته‌اش چی است، نه این‌که زراره بما هو زرارة. زرارة چون عالم بوده، چون عنوان چیز داشته. ولی جالس که در موضوع دلیل اخذ شده دخالت ندارد. نمی‌خواهیم هم بگوییم که آنجا هم حکم هم روی زراره رفته بما انه زراره. نه آنش مهم نیست که بما انه زراره، آنش نیست. بلکه بما انه جالس حکم نرفته. پس جالس در این حکم دخالت ندارد. علی ای تقدیر آن عنوانی که در موضوع دلیل اخذ شده گاهی اوقات آن عنوان در ترتب حکم بر این موضوع دخالت دارد، گاهی اوقات دخالت ندارد. من غیر این دو شق، شق ثالثی به ذهنم نمی‌رسد. مرحوم حاج شیخ می‌فرمایند که شما مرادتان چی است؟ و نمی‌دانم این‌که باید به ذات تعلق بگیرد. ذات که معنون باشد، و اگر به ذات معنون تعلق نگرفته باشد این اثبات نکنیم هم نمی‌شود استصحاب. من اینها را باز نمی‌فهمم، اینها یعنی چی؟

البته یک نکته‌ای اینجا هست آن نکته را توجه بکنید. آن نکته این هست که ما در دلیل گفته که اذا کان فعل الوفاء. حالا به صورت جملۀ شرطیه به کار نبرم، جملۀ حملیه به کار ببرم. الوفاء بالنذر واجبٌ. موضوع را وفاء به نذر قرار داده، واجب را بر آن حمل کرده. این وفای به نذر زید نذر من چی است؟ نذر من این است که اذا کان زیدٌ حیاً اتصدقوا. تصدق بدهم اگر زید حی باشد. خب دلیل شرعی عنوانی که در آن اخذ شده وفای به نذر است. عنوان حیات زید در آن دلیل اخذ نشده. اشکال مرحوم آخوند این هست که حیات زید که موضوع برای وجوب تصدق نیست، آن که موضوع برای وجوب تصدق هست یک عنوان دیگر است که حیات زید چون آن عنوان را محقق می‌کند به آن عنوان حکم مترتب می‌شود. اینجوری اشکال را مطرح می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد که در واقع بین این‌که شارع مقدس یعنی ما عرفاً وقتی می‌خواهیم بگوییم که شارع مقدس کأنّه با دلیلی که می‌گوید وفاء به نذر کن گفته اگر آن موضوع نذر شما تحقق پیدا کرد محمولش را هم بار کن. یعنی ببینید اصل بحث اصل مثبت مشکلش مشکل ثبوتی نیست. مانعی ندارد که شما با واسطه، آن اثری که واقعاً اثر مستصحب نیست و اثر واسطه هست را بار کنید. آن که اشکال عقلی ندارد. بحث این است که استظهار عرفی در اینجاها به این شکل نیست. استظهار عرفی در ادلۀ استصحاب این هست که آن اثری را که برای آن موضوع هست بار کن. انصافش این است که عرفا ما می‌گوییم که شارع مقدس به ما گفته است اگر زید زنده بود تصدق کن. یعنی تصدق را عرف وجوب تصدق را حکم حیات زید می‌داند. اثر حیات زید می‌داند، ولو به توسیط این عنوانی که این وسط هست. حالا هر جور می‌خواهید این را معنا کنید. بگویید واسطه خفی است، هر چی تعبیرش به هر نحو تعبیر بخواهید بکنید. ما عرفاً وقتی از یک طرف من نذر کردم که اگر پسرم زنده باشد تصدق بدهم. از یک طرف شارع گفته که به نذرت عمل کن. عرف می‌گوید که نتیجۀ زنده بودن پسر من اثر زنده بودن پسر من وجوب تصدق است. این را بر آن مترتب می‌کنم. ولو شما اینجا یک واسطه‌ای وجود دارد. حالا بفرمایید این از باب واسطۀ جلی است، و چون حکمی که روی وفاء به نذر هست آن حکم را عرف حکم مثلاً حیات زید می‌داند، این وجوب تصدقی که مربوط به وجوب وفای به نذر هست، وفای به نذر هست حکم مربوط به حیات زید می‌داند، واسطه خفی می‌داند، هر چی من خیلی چیزش این نیستم که نحوۀ تحلیل چیزش را. عرفاً وقتی به شما گفتند که به نذرتان وفا کنید، معنایش این است که اگر آن معلق علیه نذر تحقق پیدا کرد معلقش را واجب است. یعنی اذا کان زید حیا وجب التصدق. این را عرف یک قضیۀ شرعیه می‌بینند. حرف من این است. عرف یک قضیۀ شرعیه اینجا می‌بیند که آن قضیۀ شرعیه به این نحو هست که اذا کان الولد حیا وجب التصدق. این قضیه. بحث سر این نیست، ما در این‌که موضوع وجوب چیست نباید به لسان ادله. یک بحثی هست در بحث بقای موضوع که در بحث بقای موضوع ما موضوع را باید آیا به دقت عقلیه تعیین کنیم؟ به لسان دلیل مراجعه کنیم؟ یا به عرف؟ آنجا خب آقایان دارند که می‌گویند به عرف باید مراجعه کرد. که طبیعتاً عرف بعضی چیزهایی که در لسان دلیل مقوم موضوع تلقی شده عرف آنها را از حالات موضوع می‌داند نه از مقومات موضوع. یک همچین بحثی آنجا دارند. در این بحث هم می‌شود گفتش که باید دید عرف آیا این وجوب را حکم این موضوع می‌داند یا نه؟ وجوب تصدق را حکم حیات زید می‌داند یا نمی‌داند؟ حیاة الولد. به نظر می‌رسد عرف می‌گوید که اذا کان الولد حیا وجب التصدق. ولو منشاء این قضیه وجوب وفای به نذر است. مرحوم آخوند هم همین را می‌خواهد بگوید. البته عبارتش یک جوری است. من می‌خواهم بگویم که عرفاً اینجا حکم موضوع وجوب تصدق عرفاً، نمی‌خواهم حالا، عرفاً وجوب تصدق رفته روی عنوان، یعنی اشکالی که مرحوم آخوند دارد این است، ببینید یک موقعی وفاء به نذر واجب هست، خب اگر در حالت سابق یک وفای به نذری وجود داشت ما نمی‌دانیم هنوز وفای به نذر وجود دارد یا وجود ندارد، شما استصحاب کنید بقای وفای به نذر را. ولی این شکلی که نیست. اینجور نیست که یک فعلی قبلاً وفاء به نذر بوده است، الآن نمی‌دانیم این وفای به نذر هست یا نه؟ وجوب تصدق قبلاً اصلاً وفای به نذر نبود. چون نذر من تعلق گرفته بود به این‌که زید فرض کنید روز جمعه اگر زید زنده باشد، فرزند را من نمی‌دانم روز جمعه زنده هست یا زنده نیست، روز پنجشنبه زنده بوده، روز جمعه نمی‌دانم زنده هست یا زنده نیست، گفتم اگر فرزند من روز جمعه زنده باشد تصدق بدهم. تصدق قبل از روز جمعه اصلاً مصداق وفای به نذر نبوده است. در جمعه هست که این مصداقیت احتمالاً بر او منطبق است. آن هم به چه خاطر؟ به خاطر این‌که زید زنده است. اینجا عرف می‌گوید که حکم ما کأنّ این هست اذا کان الولد حیا وجب التصدق. پس بنابراین من اگر حیات زید را اثبات کردم، حیاة الولد را اثبات کردم، وجوب التصدق قهراً بر او بار می‌شود. به نظر می‌رسد این شکلی است. یعنی گاهی اوقات کأنّ آن حکم شاید هم مرحوم آقای داماد هم همین را می‌خواهند بگویند. می‌گویند گاهی اوقات آن حکمی که اینجا بار می‌شود عرفاً آن عنوان را در ترتب این حکم دخیل می‌دانند، یعنی بر آن موضوع خارجی. عرف می‌گوید که وجوب تصدق، هذا الوفاء بالنذر واجب. هذا الوفاء بالنذر واجب، هذا الوفاء بالنذر واجب. یعنی تک تک افراد را که رویش دست بگذاریم عرف می‌گوید وجوب روی این تک تک افراد می‌آید ولی چون، عنوان وجوب وفاء را در آن وجوبات انحلالی هم دخیل می‌بیند. یعنی چون وجوب از دریچۀ آن حکم کلی روی افراد منحل می‌شود. روی افراد که منحل می‌شود، ما یک موقعی می‌گوییم که کأنّه شارع مقدس می‌گوید که اگر بچه زنده بود تصدق کن. در نذر دیگری که من نذر کردم که اگر در امتحان قبول شدم تصدق بدهم، شارع گفته که اگر در امتحان قبول شدی واجب است تصدق بدهم. یعنی همان معلق علیه نذر را شارع در حکم شرعی موضوع برای وجوب قرار داده. یک موقعی این شکلی است. یک موقعی نه خود وجوب وفای به نذر را موضوع قرار می‌دهد کأنّ چون وجوب وفای به نذر موضوع قرار گرفته واسطه می‌خورد.

مرحوم آقای داماد و مرحوم آقای داماد شاید همین را می‌خواهند بگویند. می‌گویند حالا تعبیراتشان یک جوری است، ولی کأنّ بگوییم عرف در جایی ما می‌توانیم حکم را بر یک موضوع بار کنیم، باید دید عرف این حکم را بر چه موضوعی بار می‌کند؟ اگر وجوب تصدق را بر نذر، این وجوب تصدق به عدد افراد نذرها منحل می‌شود. یعنی وجوب وفاءهایی که ما داریم یک وجوب وفاء نیست، به عدد افراد نذرها منحل می‌شود. آن وجوباتی که اینجا داریم این وجوبات می‌گوید هذا الوفاء بالنذر واجبٌ، این شکلی عرف در نظر می‌گیرد؟ یا نه عرف می‌گوید که اگر بچۀ من زنده بود تصدق واجب است. و این حکم شرعی است. نتیجۀ فبالنذر این هست که اگر بچۀ من زنده بود تصدق واجب است. پس بنابراین وجوب تصدق را به نذر عرف شارع بر حیات الولد مترتب کرده. پس فکر می‌کنم کلام مرحوم آقای داماد و کلام مرحوم آخوند اینجاها مطرح کنند. البته در کلام هیچ یک از این دو تا بزرگوار به این شکل که پای عرف را بخواهند وسط بکشند و اینجا بگویند عرف، به این شکل بحث را طرح نکردند ولی فکر کنم شاید اینجوری بحث را طرح کنیم روشن‌تر باشد. یعنی یک موقعی ما می‌گوییم عرف آن عنوانی که در دلیل اخذ شده را، آن عنوان را در هنگام انحلال‌ها هم دخیل می‌بیند، مطرح می‌کند. خب باید دید آن عنوانی که در موضوع دلیل شرعی اثباتاً اخذ شده خود آن عنوان حالت سابقه دارد یا حالت سابقه ندارد. یک موقعی هست نه آن شیء خارجی که وجود دارد که در نذر ما نذر به او تعلق گرفته، او را موضوع برای وجوب ما می‌دانیم. می‌گوییم معلق علیه النذر اذا تحقق وجب آن چیزی که معلق هستند. یعنی عرف اینجوری می‌گوید. می‌گوید کأنّه اذا کان الولد حیا وجب التصدق. و این را یک قضیۀ شرعیه می‌گیرد. و همین مقدار کافی هست برای این‌که این قضیۀ شرعیه به نذر عرف صادق باشد برای این‌که با استصحاب بقای حیات الولد اثبات کنیم وجوب تصدق را. خب این این تکۀ بحث.

مرحوم آقای آخوند مطلب دومی را مطرح کردند، استصحاب وجود الشرط برای ایشان می‌خواهند بگویند که این استصحاب وجود شرط و عدم مانع برای اثبات. ایشان می‌گوید خود شرط که دخالت در حکم ندارد.

«اذ يتخيل انه لا اثر شرعا يترتب‏ على وجود احدهما، او عدمه»

خود شرط و عدم مانع موضوعیت ندارد. بعد می‌گویند:

«و الشّرطيّة و المانعيّة من الأحكام الوضعيّة، و هي على التّحقيق غير مجعولة، و جواز الدّخول في المشروط و الممنوع عند العکس و عدم جوازه عند ایضا ليسا بشرعيا، بل عقليّ، استقلال عقل بهما كما لا يخفى.»

«لكنّه تخيّل فاسد»

بعد در مقام پاسخ برمی‌آیند.

یک نکته‌ای را بعد مرحوم آخوند یک سری تفصیلاتی هم بعد اینجا داده بین شرط التکلیف و شرط المکلف به. در شرط تکلیف بحث را به یک شکل دنبال کرده، در شرط مکلف به بحث را به شکل دیگری دنبال کرده که اینها در کلام آقای داماد و آقای حاج شیخ من ندیدم، آقای حاج شیخ هم بحث تفصیلی که ایشان بین شرط تکلیف و شرط مکلف به داده را مطرح کرده باشند.

حاج شیخ اصلاً کلام مرحوم آخوند را نیاورده.

حالا من، الآن فرصت کلام مرحوم آخوند نیست، من فقط صورت مسأله‌اش را می‌گویم آقایان مراجعه کنید فردا کلام ایشان را و بحث‌هایی را مطرح کردند را عرض می‌کنم. محصل فرمایش مرحوم آخوند این هست که اگر شرط، شرط مکلف به باشد ما با استصحاب شرط به دو شکل مشکل مثبیت را ایشان حل کرده. ایشان می‌گوید اگر شرط، شرط مکلف به باشد با استصحاب شرط ما می‌توانیم اثبات شرطیت کنیم، یک.

دو. ما با استصحاب بقای شرط لازم نیست اثبات شرطیت کنیم. این شرطیت یک منشاء انتزاع دارد. ما آن منشاء انتزاع را ثابت می‌کنیم. یعنی نماز باید با طهارت باشد. ما یک موقعی می‌گوییم اگر طهارت حاصل شد شرطیت نماز برای طهارت هم حاصل است. آن شرطیت طهارت برای نماز حاصل است. یک موقعی ما اینجوری می‌گوییم، که یک جور معنا می‌کنیم. یک جور دیگر این هست ما می‌گوییم اگر طهارت حاصل باشد آن نماز با طهارتی که موضوع برای وجوب بوده است آن حاصل است. این دو بیان را مرحوم آخوند اینجا دارند. یکی این‌که استصحاب بقای شرط مکلف به اثبات شرطیت می‌کند. یکی این‌که استصحاب بقای شرط مکلف به اثبات آن منشاء انتزاع شرطیت را می‌کند و اینها مثبت نیست.

ولی در بحث استصحاب بقای شرط تکلیف به این شکل مطرح نکرده. استصحاب بقای شرط تکلیف را می‌گوید واسطه دارد. ولی آن واسطه جلی است از آن بحث واسطه جلی این را مطرح می‌کند. می‌گوید به دلیل این‌که تکلیف برای این‌که فعلی بشود متوقف است بر این‌که آن شرایط تکلیف موضوع تکلیف تحقق پیدا کند. موضوع تکلیف که تحقق پیدا کرد ولو بشرطه. یعنی هم باید موضوع تحقق پیدا کند هم شرط آن موضوع تحقق پیدا کند. اگر خود آن موضوع را ما وجداناً علم داریم. علم داریم که آن موضوع وجداناً هست. و شرطش شک داریم که موجود هست یا موجود نیست ایشان اینجا بحث آن واسطۀ جلی را مطرح کرده این‌که جزء اخیر علت تامه استصحاب بقای جزء اخیر علت تامه ملازمه دارد با اثبات معلول و آن بحث‌ها را مطرح کردن. حالا این اشارۀ اجمالی به کلام مرحوم آخوند بود. کلام مرحوم آخوند را ملاحظه بفرمایید ببینیم این تفصیلی که ایشان بین شرط تکلیف و شرط مکلف به قائل شدند در شرط مکلف به اصلاً کأنّه شبهۀ مثبتیت نمی‌آید، ولی در شرط تکلیف شبهة مثبتیت می‌آید و این جزء استثناءهای مثبت است. این تفصیلی که ایشان قائل شده تا چه حد درست هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان